

## در رثای استاد دکتر عباس زریاب‌خویی\*

احمد نفضلی

به هیچ باغ نبود آن درخت ماندش  
که تندباد اجل بی‌دریغ برکنندش

زمانی یکی از بزرگان فرهنگ و ادب ایران در ضمن مقاله‌ای در رثای یکی دیگر از دانشمندان ایران نوشت: «مرگ سایه‌ای خطاپوش دارد»<sup>(۱)</sup>. من هرگاه یکی از فضلا درمی‌گذرد و سخنان اغراق‌آمیز دیگران را درباره‌ او می‌شنوم و می‌خوانم، بی‌اختیار به یاد این جمله حکیمانه می‌افتم و حال که قلم به دست گرفته‌ام تا مطلبی در رثای استاد دکتر زریاب بنویسم و به قول بیهقی «قلم را لختی بر وی بگریانم»، با خود می‌اندیشم که آیا این جمله در مورد او نیز صادق است یا نه؟ دور از من باد که بگویم استاد زریاب به دور از خطا بود. اما درست و منصفانه آن است که بگویم دانش و فضائل اخلاقی او چنان فراوان و فراخ‌دامن بود که جای چندانی برای خودنمایی خطاهای محتمل او نمی‌گذارد.

---

\* ایران‌شناسی، سال هفتم، تابستان ۱۳۷۴، شماره ۲، صص ۲۸۰ تا ۲۸۲.

نوشتن و سخن گفتن دربارهٔ زریاب کار دشواری است. باید جامعیت او را داشت که دروغا کسی ندارد. نگاهی به آثار پرمعنی و سنجیدهٔ او در فلسفه و کلام و تاریخ و ادبیات و نسخه‌شناسی و خط‌شناسی و تبخّر او در زبان‌های عربی و آلمانی و انگلیسی و فرانسه شاهد این مدعاست. من همیشه از خود پرسیده‌ام که مگر ۲۴ ساعت شبانه‌روز زریاب طولانی‌تر از آن دیگران است که این همه می‌داند. بعد به خود پاسخ داده‌ام که البته نه، بلکه قدرت ذهن و هوش و حافظهٔ او چند برابر دیگران است. من در ایران و در خارج ایران محضر استادان بزرگ و پراعتباری را درک کرده‌ام. اما در ایران خود را همیشه شاگرد سه تن از استادانی دانسته‌ام که هرگز در کلاس درسشان ننشسته‌ام و در معنی مرسوم کلمه شاگردشان نبوده‌ام و به آنان امتحانی نداده‌ام و از آنان نمره‌ای نگرفته‌ام. اما غالباً در محضرشان متواضعانه زانوزده و چیزها آموخته‌ام: شادروان مجتبی مینوی، شادروان دکتر زریاب و استاد عزیزم حضرت آقای محمدتقی دانش‌پژوه که خدا به سلامتش بدارد. با دکتر زریاب در سال ۱۳۴۵ پس از آن که از امریکا بازگشته و استاد گروه تاریخ دانشکدهٔ ادبیات شده بود، آشنا شدم. آن زمان من نیز پس از اتمام تحصیلات به ایران آمده بودم و به‌عنوان استادیار دانشکدهٔ ادبیات تدریس می‌کردم. مردی را می‌دیدم با اندامی موزون و خوش‌سیما و خوش‌خوی که در اتاق گروه تاریخ می‌نشست: «آفتابی در میان سایه‌ای». هر کس از او سؤالی می‌کرد از یک گوشه از تاریخ ایران، و او جواب می‌داد. در پاسخ‌هایش هیچ‌گونه فضل‌فروشی و تفاخر فضیلابی دیده نمی‌شد. یک بار دیدن او کافی بود که هر کس شیفته‌اش شود. گفته‌هایش همیشه چاشنی لطیفه‌ای به جا و ناشنیده داشت. با او آشنا شدم و این آشنایی به‌زودی به‌دوستی انجامید. استاد زریاب به فرهنگ

ایران پیش از اسلام مهر و عنایتی خاص داشت و از این‌رو نیز مفتخر به برخورداری از لطف او شدم. با آثار استادان متخصص این رشته آشنا بود و خود مدتی با هنینگ استاد نابغه ایران‌شناس در برکلی همکاری داشت. در آن زمان هنینگ به دومناش که یکی از اجلّه علمای ایران‌شناس فرانسه بود، نوشت که مرحوم تقی‌زاده یک دانشمند ایرانی را برای تدریس بدو معرفی کرده است که درست همانند مینوی است. هنینگ با مینوی در مدرسه السنه شرقی لندن همکاری داشت و به درخواست او نامه تنسر را که در تهران تصحیح و چاپ کرده بود، در کلاسی که پروفسور مری‌بویس نیز شرکت داشت به همراهی هنینگ تدریس کرده بود. بعدها پروفسور بویس ترجمه‌ای انگلیسی از این کتاب را براساس تقریرات این دو استاد کم‌نظیر فراهم آورد و منتشر کرد و در جای‌جای آن از هر دو آنان نقل‌قول کرده است. هنینگ دانشمندی بود سخت‌گیر و به‌دست آوردن پسند خاطر او کاری بس دشوار بود. او نابغه بود و از دیگران توقع نبوغ داشت که البته انتظار به جایی نبود. با این همه، احاطه علمی بی‌نظیر زریاب و سازگاری و بردباری و فروتنی او هنینگ را شیفته‌اش کرد تا آن‌جا که از او خواست همیشه در برکلی بماند. اما زریاب که عاشق ایران بود، بازگشت به ایران و شغل کتابداری مجلس سنا را بر استادی دانشگاه برکلی ترجیح نهاد و به ایران بازگشت. زریاب این جایی بود.

هنگامی که به خواست شادروان مینوی «بنیاد شاهنامه فردوسی» تأسیس شد و مقرر گشت که شاهنامه براساس نسخ خطی معتبر قدیمی زیر نظر آن استاد علامه تصحیح و منتشر شود از زریاب دعوت گردید که در این کار مشاور علمی شادروان مینوی باشد. کم اتفاق افتاده است که زریاب «نه» گفته باشد، خصوصاً

در این مورد که خواهش از جانب مینوی بود و موضوع تصحیح شاهنامه. زریاب حتی اگر نوجوان دبیرستانی همسایه خانه‌اش از او وقت می‌خواست تا اشکالات عربی یا انگلیسی‌اش را از او بپرسد، با گشاده‌رویی خواهش او را می‌پذیرفت، چه رسد به خواهش شرکت در کاری سترگ همچون تصحیح شاهنامه فردوسی که همه‌اش را به‌دقت خوانده بود و در حلّ مشکلات آن صاحب‌نظر بود. من نیز افتخار داشتم که همراه دکتر سیدجعفر شهیدی و دکتر علی رواقی در این کار از زمره مشاوران مینوی باشم. پیش از آن هم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی دانشمند و ادیب و شاعر نامی ایران، در این جلسات مشاوره شرکت می‌کرد و به‌سبب سفر به خارج از فیض حضور پربرکتش محروم ماندیم. جلسات در محل بنیاد شاهنامه در پشت مجلس شورای ملی در اول خیابان ژاله تشکیل می‌شد. مرحوم مینوی همان‌طور که می‌دانیم در کار تحقیق سختگیر بود، کوچک‌ترین خطایی را بر نزدیک‌ترین و عزیزترین دوستانش نمی‌بخشود. برای رسیدن به حقیقت به بحث و جدل می‌پرداخت و تا قانع نمی‌شد، هیچ سخنی را از هیچ‌کس نمی‌پذیرفت. گاه مباحثات این جلسات به تلخی می‌گرایید، در این جا بود که لطیفه‌گویی و ظرافت طبع زریاب مددکار بود و لبخند بر لبان استاد مینوی می‌آورد و چهره غالباً گرفته او را می‌گشود و به زریاب به مزاح می‌گفت: «من از دست تو چه کنم؟» احترام و علاقه و اعتقادی که مرحوم مینوی بدو داشت، به هیچ‌کس نداشت، همان‌طور که علاقه مرحوم تقی‌زاده مکرراً می‌گفت: «زریاب مانند فرزند من است» و در کتابی که به زریاب، در همان سال‌های جوانیش هدیه کرده بود، نوشته بود «علامه زریاب خوبی».

پس از انقلاب زریاب از دانشگاه کناره گرفت. از آزارها و ایذاهایی که از

جاهلان و کم‌خردان و حاسدان می‌دید، هرگز خم بر ابرو نمی‌آورد. سختی‌ها و مشقت‌های روزگار هرگز از بلندی مناعت طبع او نکاست. مانند همیشه خوش می‌گفت و خوش می‌درخشید. حتی در واپسین شب زندگیش که به اتفاق دوست و همکار دیرینش کیکاوس جهاننداری در بیمارستان به دیدارش رفتم، در بستر بیماری شعر می‌خواند و لطیفه می‌گفت. چند سالی پس از انقلاب، از اقبال نیک من باز در جلسات علمی بعضی مؤسسات فرهنگی با او شرکت می‌کردم و این زمان با مشاوران و متخصصان دیگری که هریک به سبب تخصصش در رشته‌ای مانند ادبیات فارسی، عربی، تاریخ، هنر، فقه، فلسفه و اصول و کلام و حدیث و غیره دعوت شده بود، اما زریاب برای «همه‌چیز دانی» اش. در مسائل دشواری که مطرح می‌شد بی‌اختیار همه نگاه‌ها به سوی آن نادره دوران می‌لغزید و همه گوش خود را آماده شنیدن سخنان حکیمانه او می‌کردند که هرگز به تندی و تلخی آلوده نمی‌شد. آرام و شمرده و پخته و سنجیده و شیرین سخن می‌گفت و اگر نظر او را نمی‌پذیرفتند، بیهوده بر آن پافشاری نمی‌کرد. دیری نمی‌گذشت که همه می‌دانستند حق با او بود. در این سال‌ها چند تن از جوانان با استعداد از فیض راهنمایی او در کار تحقیق، خصوصاً در زمینه تاریخ و ادبیات برخوردار بودند. با این که فرصت اندکی داشت، اما با مهربانی ذاتی اش، نوشته‌هایشان را می‌خواند و شیوه درست را به آنان می‌آموخت.

استاد زریاب آخرین حلقه از سلسله‌ای بود که تقی‌زاده و قزوینی و مینوی از زمره آن بودند. دانشمندان عظیم‌النظیری که هم معارف ایرانی و اسلامی را می‌دانستند و هم با تحقیقات غربی و متدلوژی جدید آشنا بودند. دریغا که آخرین حلقه این سلسله را از دست دادیم.<sup>(۲)</sup>

ما چه دانیم که از ما چه سعادت بگذشت

وان تصوّر نه به اندازه این سینّه ماست

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران

#### یادداشت‌ها

۱. احسان یارشاطر، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، سال ۱۶، ش ۵ و ۶، ۱۳۴۸، ص ۴۹۸.
۲. در مورد شرح حال و آثار استاد زریاب، نک. به یکی قطره باران، به کوشش احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۰.